

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم نائینی در بحث تعبدی توصلی متعرض جهاتی شدند و ما در ضمن بحث عرض کردیم وقتی مطلب ایشان تمام شد یک نظر کلی راجع به کل مبحث ایشان و مطالبی که ایشان فرمودند تعرض می کنیم .

اما چون دیگر دیدیم خیلی بی حالی زیاد است این بحث را گذاشتیم در یک جلسه ی دیگر ان شاء الله تعالی چون احتیاج به یک مطالعات خاص مراجعات تاریخی هم دارد و نکات مختلفی را مرحوم نائینی در متمم جعل و در شک ، در مقتضای اصل لفظی و اصل عملی فرمودند گفتیم ان شاء الله آن بحث باشد برای یک وقت دیگر باز مستقلا متعرضش بشویم ان شاء الله تعالی .

بعد از بحث تعبدی و توصلی ، البته ایشان در اول کلام دو قسم دیگر هم برای تعبدی و توصلی نقل کردند غیر از این تعبدی و توصلی مشهور و آنجا هم صحبت هایی شد آن قسمت تقریبا تمام شد این قسمت دوم احتیاج به بحث دارد . بعد ایشان در صفحه ی ۱۶۹ می فرماید کان المناسب ان يستوفى اقسام الواجب : من كونه تعبديا أو توصليا ، وكونه مط أو مشروطا ، وكونه عينيا أو كفائيا ، وكونه تعيينيا أو تخييريا ، إلى غير ذلك ، همه ی عبارات ایشان را نمی خوانم ، من الأقسام المتصورة فيه ، ثم بعد ذلك يذكر مسألة الاجزاء ، مسأله ی اجزاء را بعد از اقسام بگوئیم ، والمرة والتكرار ، لان هذه ، مراد از هذه مرة و تكرار و اجزاء ، تقع في مرحلة سقوط التكليف ، وذلك يقع في مرحلة ثبوت التكليف ، اما اقسام واجب و اینها در مرحله ی ثبوت تكليف و معلوم است که مرحله ی ثبوت تكليف مقدم است بر سقوط .

ولكن الاعلام لم يسلكوا هذا المسلك وقدموا ما حقه التأخير وأخروا ما حقه التقديم. لكن این کار را نکردند و جابجا کردند ، كما أنهم ذكروا تقسيم الواجب إلى المطلق والمشروط في بحث مقدمة الواجب ، اینطور مثلا آوردند آنجا آورده ، البته این مطالبی که ایشان فرمودند راجع به حالا من بخوانم عبارت ایشان را ، مع أن ذلك المبحث متكفل لحال المقدمة وأقسامها ، الى آخره بعد هم می فرمایند به اینکه كما اینکه بحث و تقسیم المقدمة إلى الوجوبية والوجودية وان كان باعتبار اطلاق وجوب ذیها واشراطه ، الا ان ذلك لا يوجب البحث عنه في ذلك المقام . فالأولى : ان يستوفى اقسام الواجب أولا ، ثم بعد ذلك يبحث عن مسألة الاجزاء وغيرها این مطلبی که ایشان فرمود .

البته اینکه ایشان می فرمایند این آن بحث واجب و مطلق و مشروط را در مقدمه ی واجب ، این در کتبی بوده که ایشان در نظرشان بوده در زمان ایشان در نجف متعارف بوده این مراد این است ، عرض کردم این بحث حالا ایشان علی خلاف القاعده یک نصف صفحه ای راجع

به تقدیم و تاخیر بحث‌ها فرمودند کار خوبی است، تنظیم بحث‌های اصولی هم بسیار کار خوبی است، یک مطلب که ایشان اجزاء و تکرار مربوط است به مرحله‌ی امثال و سقوط تکلیف، بله.

البته اجزاء را که خواهد آمد خودش اینطوری است اتیان المأمور به علی وجه یقتضی الاجزاء، این اجزائی که اول کار، لذا هم بعضی از آقایان نوشتند به اینکه اصلاً این بحث معنا ندارد خوب اگر انسان مأمور به را انجام داد به همان کیفیتی که گفته شده است خوب معلوم است که مجزی است، بحث اجزاء یعنی چه؟

ما ان شاء الله تعالی در محل خودش توضیح خواهیم داد و خواهیم گفت که این بحث ابتدائاً از کجا وارد اصول شد و این بحث‌ها را دیگر آنجا می‌گوییم در آنجا هم بحثی راجع به اوامر اضطراری هست که آیا امر اضطراری مجزی از امر واقعی می‌شود یا نه مثلاً انسان تیمم گرفت بعد آب پیدا کرد نمازش را تکرار بکند یا نه امر ظاهری و امر واقعی، امر اضطراری در مقابل امر اختیاری یا امر اولی، امر ظاهری در مقابل امر واقعی خوب اینها بحث‌هایی است که در اجزاء خواهد آمد و در آنجا بحث خواهد شد و لکن بحثش همه‌اش راجع به امثال باشد دیگر نمی‌خواهد قبلاً صحبت کنیم.

اما بحث مرة و تکرار شاید ایشان بحث مرة و تکرار را از زاویه‌ی امثال ملاحظه فرمودند، بحث مرة و تکرار از زاویه‌ی ثبوت تکلیف هم هست، یعنی اگر گفت اکرم زیداً مفادش این است که یک بار زید را اکرام بکن یا مفادش این است که همین جوری اکرام بکن تا بگویم اکرام واجب نیست مثلاً دقت فرمودید؟ اینکه ایشان برداشتند زدند به مقام امثال به این تصور که اگر ما یک مرتبه انجام دادیم امثال حاصل شد یا نشد دفعه‌ی دوم انجام بدهیم، دفعه‌ی سوم، این یک تصور است، یک تصویری است در باب مرة و تکرار.

یک تصور دیگر، عرض کردیم مباحث علوم اعتباری با فرضش و کیفیت چینشش فرق می‌کند یک بحث دیگری در مرة و تکرار این نیست، مفاد صیغه‌ی افعَل است، اصلاً مفاد امر این است که باید شما مکرراً انجام بدهید اگر گفت آب بیاور یک مرتبه، مفادش این نیست که یک مرتبه آب بیاور، آب بیاور بعد آب بیاور بعد آب بیاور تا بگویم دیگر نمی‌خواهد تا خود آن مولی بگوید دیگر نمی‌خواهد دقت فرمودید؟ اینکه ایشان فرموده بحث مرة و تکرار مقام امثال است در مقام امثال هم به این معنا مطرح شده که اگر یک مرتبه انجام داد امثال محقق می‌شود یا باید همین جور تکرار بکنیم این شده است اما در مقام کیفیت خود تعلق تکلیف هم هست.

این مطلبی بود که ایشان فرمودند و عرض کردیم که ایشان نظرشان به همین کتاب‌های متعارف چون نگاه نکردند کتب اصولی، این مباحث کلاً در اصول قدیم در اهل سنت مطرح شده است و ایشان اطلاع ندارند و عرض کردیم این که ایشان می‌گویند این را اول بگوییم

آن را دوم بگوئیم این یک سنخ بحثی است که خوب مثلاً در کفایه آمده من باب مثال که قبل از نائینی است ایشان آنجا را دیده خیال کرده اصولیین این جوری بحث کردند نه بحث این جور نیست عرض کردم چند دفعه عرض کردم و این ما همیشه خیال می کردیم آقایان توجه ندارند خوب ما کلاً را عرض کردیم اصلاً در عده ای از کتب اصول قدیم بحث تکلیف و اقسام تکلیف و تقسیم بندی اش جداگانه آمده است یعنی اگر شما می خواهید اشکال بکنید اشکالتان به این باشد چرا در ذیل صیغه ی افعال آوردند این بحث را چرا در صیغه ی افعال آوردند می گوید چرا آن بحث را در مقدمه ی واجب آوردند ، چرا این بحث ها را شما در صیغه ی افعال آوردید ؟

دو بحث دارد نه یک بحث ، یک بحث این است که اصولاً وجوب اقتضای این دارد که مکرر باشد وجوب ، حالا می خواهد به صیغه ی افعال باشد ، نباشد اصلاً دلیلش اجماع باشد هر چه می خواهد باشد ، یک بحث سر لفظی است که اگر گفت ائتنی بماء آیا از این تکرار در می آید یا نمی آید دقت کردید ؟ یعنی بحثی را که آقایان دارند در حقیقت دو قسمت است و لذا عرض کردیم به تقسیم ما اصول می شود پنج فصل ، چون آقایان مرتب نوشتند خود ایشان هم توجه نکردند خوب چرا این بحث ها را در ذیل بحث صیغه ی افعال آوردیم دیگر ، چه ربطی به صیغه ی افعال دارد دقت کردید ؟

پنج بحث آقایان ذکر کردند ، بحث اول تکلیف ، حقیقت تکلیف ، اقسام تکلیف ، اقسام خطاب ، خطاب وضعی ، خطاب ارشادی ، خطاب مولوی ، انواع تکلیف ، وجوب ، اقسام وجوب ، استحباب ، فارق بین استحباب و وجوب ، اباحه این یک بحث ، یک بحث راجع به اقسام تکلیف .

یک بحث دوم در بحث ظهورات الفاظ است اینجا هم باز آن بحث یک مقدارش از این ناحیه تکرار شده در لفظ عربی چه الفاظی ظهور در وجوب دارد ظهور در استحباب دارد ، ظهور در اباحه دارد ، یکی اینکه در زبان عربی که اصلاً عرض کردیم در خود زبان عربی معلوم نیست زبان قانون دینی باشد و لذا بعید است که مثلاً آیات مکی ناظر به احکام باشد مثل ثیابک فطهر که در ذیل آیه ی مدثر آمده است و ثیابک فطهر به آن تمسک بشود برای مثلاً اینکه بگوئیم شک در محصل و بعد اشتغال جاری بکنیم اصلاً این ناظر به ادبیات دینی نیست ، ادبیات دینی عرض کردم در آیات مدنی هست آن هم به خاطر یهود ، چون یهود فرهنگ دینی داشت ، ادبیات دینی یهود داشت ، چه در تورات و چه در کتاب دومشان که مکمل تورات و المثنای تورات بود توضیحاتش را عرض کردیم ، این راجع به قسمت دوم .

بحث ظهورات هم ما توضیحاتش را عرض کردیم دیگر تکرار نمی کنیم .

بخش سوم راجع به مصادر تشریع کتاب و سنت و اجماع و اجماع اهل مدینه و اجماع حکمت و اجماع فقهای شیعه و الی آخره که اینها مصادر تشریع هستند که آیا کدام یکی عرض کردم مجموعش را حساب بکنید نزدیک ۲۰ تا در دنیای اسلام ذکر شده است حتی شورا این که الان عده‌ای می‌گویند مجلسی شورا حق تقنین دارد این در اصول بحث شده است که اصلاً شورا حق قانون گذاری، از نظر شرعی، یعنی مثلاً شورا جمع بشوند علماً مشورت بکنند و بنا بگذارند مثلاً فرض کنید قربانی را از حج حذف بکنند یعنی یک حکم الهی را بردارند اکثریت رای بدهند و شاورهم فی الامر، اصلاً یک حکم الهی را که وجوب قربانی است برش دارند از حج دقت کردید؟

عرض کردم در کتاب‌های ما نیامده است ما خیال می‌کنیم، این که الان امروز در ایران عده‌ای مطرح می‌کنند که شورا حق قانون گذاری، اصلاً مشروطه بر این اساس در ایران درست شد اصلاً توجه ندارند آقایان که مشروطه بیاید مجلس حق قانون گذاری در مقابل کتاب و سنت داشته باشد حالا آقایانی هم که مخالفت کردند مثل آقای شیخ فضل الله نوری حرفشان همین بود که مشروطه مشروع بشود یعنی اگر می‌خواهد مشروطه باشد باید احکامش طبق شرع باشد اما این رأی بوده است.

عرض کردم در الاحکام نگاه بکنید برای ابن حزم الاحکام دارد الشوری، اصلاً شورا را یکی از مصادر تشریع حساب کرده است اما در کتاب‌های ما نیست در کفایه نیست در مکاسب در رسائل نیست در کتاب‌هایی مثل فوائد الاصول نیست این مطلب اما این بحث شده است یعنی این بحثی که راجع به مصادر تشریع است یک بحث وسیعی است این طور نیست که حالا

یکی از حضار: در حکمی که قرار می‌دهند یا برمی‌دارند اصل می‌شود دائمی نیست که بخواهند برای همه‌ی اعصار تصمیم بگیرند آیت الله مددی: خوب می‌گویند اگر آمد و بعد برنداشتند می‌ماند همین طوری می‌ماند، این هم یک بحث دیگری، فرع دیگرش این است.

یکی از حضار: علمای بعد می‌آیند جلسه‌ی بعد می‌گذارند

آیت الله مددی: خوب حالا اگر برنداشتند، این بحث را اشکال مرحوم میرزا رفیع‌ای نائینی به همین مقوله‌ی عمر بن حنظله یکی‌اش همین است دیگر ایشان چند تا اشکال دارد در حاشیه‌ی کافی خودش که مرحوم مجلسی هم در مرآت العقول آمده بعضی اعلام بعضی محققین اشکال کردند تعجب است این همه ولایت فقیه نوشتند به دقت این حرف میرزا رفیعا را نیاوردند.

یکی از اشکالات میرزا رفیعا همین است که امام صادق فرض کنید جعل ولایت کرد اما این کافی نیست باید موسی بن جعفر هم جعل ولایت کرده باشد هر امامی زمان خودش جعل ولایت کرده باشد ، این شبیه کلامشان ، آن وقت جواب دادند که اگر یک امام جعل ولایت کرد این مستمر هست تا ناقضش بیاید تا ناقض نیامده است کانما امام بعدی هم جعل کرده است این بحث در آنجا هم مطرح شده است.

یکی از حضار : امام حق ولایت عام دارد اما شوراهایی که گذاشتند

آیت الله مددی : همینطور است ، دیدم عده ای از اهل سنت نوشتند شیعه قائل به عصمت ائمه شدند ما قائل به عصمت امت هستیم نه ائمه عصمت بعضی از اهل سنت ، دیدم تصریح می کنند که شما قائل به عصمت همین مقام عصمت که ، شما قائل به عصمت ائمه هستید ما قائل به عصمت امت هستیم ، امت معصوم است شما چطور می گوید ائمه معصومند ما قائل به عصمت ، این هست این بحثها شده دیگر حالا من نمی خواهم اینجا تکرار کنم

یکی از حضار : در سیره عقلی مثلا یک حکمی یک رئیس جمهوری برای یک استاندار می زند وقتی دولت عوض می شود این رئیس بعدی باید این را

آیت الله مددی : این جزو قوانین مگر باشد تا تصریح نشده نه ، اگر تصریح شد بله و الا نه .

حالا به هر حال این هم یک مطلب ، البته عرض کردیم ولایت فقیه در مکاتبه حضرت مهدی هم آمده است و اما الحوادث الواقعة این اشکال میرزا رفیعا ، عرض کردیم مرحوم میرزا رفیعا اشکالات زیادی کرده است و ندیدم بعضی از آقایان به تفصیل کلمات ایشان را چون کتاب هم چاپ نشده بود من خیال می کنم اصلا این اشکالات برای مرحوم صدر المتألهین باشد مراجعه کردم به حاشیه ایشان بر اصول کافی دیدم نه آنجا نیامده است چون مرحوم مجلسی می گوید بعض المحققین که ما نفهمیدیم برای کیست این اشکال تا این حاشیه میرزا رفیعا چاپ شد در این دوره کافی ، دیدم این مرحوم میرزا رفیعا نائینی این اشکال را می کنند مرحوم مجلسی هم اشکالات ایشان را آورده سعی کرده جواب بدهد لکن آخرهای جوابش ابهام دارد حالا من وارد بحث نشوم ، فقط اشاره وار که این بحث مقبوله عمر بن حنظله و اشکالات خیال نکنید آقایان تازه شده است این بحث تازه نیست و اشکالاتی که در اثبات ولایت با عمر بن حنظله اشکال تازه ای نیست و اینکه مثلا تصور بشود از آن روایت مقبول همه ی علما بوده و علما قائل به ولایت باشند عرض کردیم مرحوم شیخ صدوق صدر این روایت را که مشتمل بر ولایت و حکومت و ولایت فقیه است اصلا نیآورده کلا نیآورده و عنوان باب هم باب جواز التحاکم الی رجلین فی الحکومة اصلا معلوم می شود قاضی تحکیم را قبول کرده مثل آقای خوئی دیگر ، آخر آدم خیال می کند این رأی آقای خوئی

است که قاضی تحکیم را قبول کردند قاضی منصوب را قبول نکردند این در حقیقت صدوق هم همین کار را کرده است ، فقط صدوق چه کار کرده صدر روایت را نیاورده است آقایان ملتفت نشدند چرا ملتفت نشدند دلیل دارد ، چون صاحب وسائل ورواه الصدوق ورواه الشیخ این رواه را به همه زدند مراجعه‌ی به مصدر اصلی نکردند بله آقا ؟

یکی از حضار : خیلی فرق می‌کند دو تا روایت

آیت الله مددی : خیلی خوب من چه کار کنم ، این مثل اشکالاتی است به من اشکال نکنید ما این را بیان کردیم به من باید خوش آمد بگوئید ، بگوئید دستت درد نکند ، بالاخره

یکی از حضار : من تعجب نسبت به عملکرد

آیت الله مددی : برای کدام یکی آدم تعجب کند ، صاحب وسائل این طور تساهل بکند و دیگران همین مرحوم شیخ انصاری در اول مکاسب محرمه حدیث تحف العقول دارد می‌گوید ورواه غیر واحد من کتاب محکم و متشابه سید مرتضی اصلا در کتاب ، اولاً محکم و متشابه برای سید مرتضی نیست حالا غیر از آن جهت در کتاب محکم و متشابه اصلاً شبیه آن نیست ، لذا هم بعضی از آقایان اخیر نوشتند که آقا ما نمی‌فهمیم سرش چه بوده چرا ایشان چنین اشتباهی را کرده است ، اصلاً سه چهار سطر است کل روایت سید مرتضی سه چهار سطر است این چهار پنج صفحه است اصلاً ربطی به آن ندارد .

حالا این چه بوده در کتاب وسائل این جوری بعد از اینکه روایت تحف العقول دارد نوشته ورواه السید المرتضی فی المختلف کما مر فی الخمس این کما مر یعنی گذشت ، مراد ایشان از کما به متنی که در خمس مراد ایشان این بوده است ، دقت فرمودید ؟ این عبارت کما مر را بد فهمیدند خیال کردند این مطلب گذشت در کتاب خمس ما در آنجا از کتاب خمس ، روشن شد ؟ محکم و متشابه سید مرتضی ، نه می‌خواهد بگوید با آن متنی که از محکم بود در کتاب خمس بود .

مرحوم صاحب وسائل هم چنین اشتباهی نمی‌کند و عجیب است از مرحوم شیخ که می‌گوید ورواه غیر واحد یکی اش هم صاحب وسائل است بعد از صاحب وسائل هم بعضی‌ها از این عبارت نفهمیدند و نوشتند ورواه السید المرتضی ، آن وقت لذا شیخ انصاری نوشته ورواه غیر واحد اصلاً یک نفر هم نقل نکرده است ملتفت شدید چه بود ؟ مرحوم صاحب وسائل اولین کسی ، اصلاً ما کتاب محکم و متشابه را اولین بار صاحب وسائل و صاحب بحار است کسی قبل از ایشان نقل نکرده است اصلاً ما کسی نداریم قبل از ایشان از کتاب محکم و متشابه سید مرتضی نقل کرده باشد . یعنی به این عنوان به عنوان دیگر چرا شرحی دارد که جایش اینجا نیست به این عنوان کسی

نقل نکرده است این کتاب اولین بار در قرن یازدهم توسط مرحوم صاحب وسائل و صاحب بحار نقل شده است لکن عبارتش این است
کما مر فی الخمس این کما یعنی با متنی که در کتاب خمس گذشت ، اینها خیال کردند تقدم فی الخمس ، بعدی ها هم دنبال این اشتباه
افتادند شیخ هم گفت ورواه غیر واحد اصلا من الاعلام من کتاب .

خوب عرض کردیم مرحوم شیخ انصاری خودش رحمه الله عرض کردیم در یکی از این نمی دانم رساله ی نکاح است یا صوم ایشان
است دارد که من از کتب اخبار نزد خودم فقط کتاب استبصار را دارم اصلا کتاب های مهم اخبار را ، استبصار هم جزئی از تهذیب است در
واقع گفتند شاید یکی یا دو تا حدیث گفتند پیدا نمی شود دیدم یکی یا دو تا حدیث از استبصار در تهذیب نیست و الا استبصار تلخیص ،
یعنی استبصار احادیث متعارضی است که در تهذیب است سر اینکه جزئش است این است تهذیب کل احادیث را آورده معارض و غیر
معارض در استبصار خصوص احادیث معارض را آورده است دقت فرمودید ؟ لذا اسمش را هم استبصار گذاشت دقت فرمودید ؟

و لذا این همان است یعنی اینکه می گویند استبصار تلخیصی از تهذیب است تلخیص نیست آن بخشی از روایات که متعارض است
اینجا جمع کرده است و لذا این چهار جلد است آن ده جلد است آن شش جلد دیگرش را چون روایت متعارض نبوده نیاورده است ،
روایت متعارض را آورده است دقت فرمودید ؟ این نکات را ، می گویم یک اشتباهاتی گاهی پیدا می شود که منشاء غفلی است برای بزرگان
حتی فضلا از بچه طلبه ها مثل بنده .

علی ای حال پس بنابراین یک مصدري هم به نام کتاب ، فصل سوم مصادر تشریع ، فصل چهارم حجج و امارات و فصل پنجم هم
اصول عملیه ما به نظرمان اصول این جوری باید تدوین بشود ، تدوین بشود یعنی اگر بخواهیم کل کتب اصولی که علمای اسلام از قرن
سوم تا حالا نوشتند جمع بکنیم به شکلی که به اینها بخورد این جوری است حالا خود ما طرح دیگری دادیم اصلا کلا طرح را عوض کردیم
اما اگر بنا باشد جمع بکنیم ، پس این مطلبی که نائینی الحمدلله اینجا متعرض شدند که آقایان چرا این را اول آوردند چرا دوم آوردند باید
خدمت مرحوم آقای نائینی عرض کنیم ، اول این مطلبی که شما فرمودید از این کتاب هایی که در حوزه ی نجف در شیعه متعارف بوده گرفتیم
تمام این مباحث در کتب اهل سنت هست و در کتب اهل سنت اصلا بحث واجب و اقسام واجب مستقلا آمده نه در ضمن صیغه ی افعال .

اشکالی که به شما می شود چرا در ، ایشان می گوید چرا بحث واجب و مشروط را در ضمن بحث مقدمه ی واجب نوشتید ، خوب چرا
شما این بحث ها را در ضمن صیغه ی افعال نوشتید خوب فرق نمی کند دیگر اشکال ، اشکال است دیگر ، دقت فرمودید ؟

پس این مطلب چون ایشان فرموده بودند من یک توضیحی بدهیم الحمدلله اقلا ملتفت تنظیم اباحت اصول شدند ایشان اینطور فرمودند. این راجع به این مطلب اول ایشان .

مطلب دوم ایشان علی ای حال تقسیم کردند واجب را یا وجوب را إلى گونه مطلقا ومشروطا ، یک واجب مطلق داریم ، یک واجب مشروط داریم ، وتتقیح البحث عن ذلك ، تتقیح بحثش هم برمی گردد به البته آنها بیشتر وجوب است یعنی وجوب یا مشروط است یا مطلق است ، يستدعی رسم أمور .

مرحوم نائینی مطالبی را در اینجا فرمودند یکی از جاهایی است که آقایانی که اهل معقولند خیلی دیگر اینجا به نوع ور رفتند ، چون ایشان وارد یک بحث هایی شده که مربوط به اهل معقول است و یک مقداری هم از اصطلاح خارج شده یک مقداری هم مطالبی فرمودند که خلاف مصطلح آقایان است لذا نسبتا آقایان در اینجا زیاد با ایشان گلاویز شدند در این بحث .

علی ای حال ، قسم أهل المعقول القضية إلى كونها عقلية ، وطبیعية ، وحقیقة ، وخارجية. می گوید ما به عقلیه و طبیعی ، حالا این تقسیم این جوری است یا جور دیگر است من وارد این بحث نمی شوم .

ولا يتعلق لنا غرض بالعقلية والطبیعية ، وانما المهم ، البته این مطلب یکی از ارکان بحث های مرحوم نائینی است فرق بین قضیه ی حقیقه و خارجیه و آثاری را که ایشان مترتب کرده هم در اینجا در بحث مطلق و مشروط مترتب کرده هم در ذهن من هست در بحث ترتب ، بح ترتب هم آنجا مفصلا باز همین قضیه ی طبیعی را مطرح می کند و خارجیه ، خیلی ایشان مطرح می کند قضیه ی طبیعی و خارجیه و حقیقه و آقایان اهل معقول هم به ایشان اشکال کردند که ایشان حقیقه را به معنای دیگری گرفته حقیقی این نیست که ایشان گفتند حالا آن اصطلاح است ، من فکر می کنم بهترین راهش این باشد که دل مرحوم نائینی را هم نشکنیم یک اصطلاح اهل فن است این اصطلاح ایشان ، ایشان می خواستند یک تقسیمی بکنند که بخورد با خطابات شرعی یعنی حقیقتشان این بوده حقیقت مطلب و از آن طرف هم خطابات شرعی هم می خواستند به صورت قضایای کلیه در بیاورند این نتیجه اش این شده که این جعل اصطلاح بکنند و الا این اصطلاح اهل معقول نیست عده ای از اهل معقول اشکال کردند از مرحوم آقای خمینی ، مرحوم آقای مطهری عده ای اشکال کردند که این تعبیر ایشان به قضیه ی حقیقه عبارت ،

حتی مرحوم خواجه در کتاب تجرید آوردند که قضیه ی حقیقه چیست دیگر وارد آن بحث ها نشویم ، نه اینکه بلد نیستیم اما از بحث خارج می کند کلا و ما دیگر به مناسبت احادیث وارد رجال می شویم پس است دیگر خیلی اینجا خارج نشویم .

به هر حال مراد ایشان واضح است حالا این اصطلاح اهل معقول است که ایشان اولش فرمودند یا اصطلاح خود ایشان است به اصطلاح اصولی های متاخر بیشتر می خورد ، البته شاگردان ایشان مثل آقای خوئی قبول کردند اما آقایانی که باز جداگانه آن بحث ها را دیدند گفتند ایشان از اصطلاح خارج شده حالا خارج شده یا داخل شده مهم این است که این اصطلاح را ایشان گذاشته و یک آثاری را ایشان بین فرق قضیه ی حقیقه و قضیه ی خارجی می خواهند بگذارند که در اصول نتیجه می دهد ، یکی اش همین در واجب مطلق و مشروط ایشان می خواهد از آن نتیجه بگیرند دقت فرمودید ؟

بعد می فرمایند که فنقول : من حذف می کنم ، ایشان می گوید قضیه ی خارجی ثبوت یک وصفی یا حکمی بر شخص خاصی این مراد ایشان از شخص خاص هم بعد توضیح می دهد ، وقتی ناظر به خارج باشد مثلاً بگوید این اتفاق این جوری است این اتفاق کج است این اتفاق راست است این را می گویند خارجی .

البته در خارجی به طور متعارف فرد است مثلاً می گوئیم زید است ، زید یجب اکرامه این می شود قضیه ی خارجی لکن ایشان می گوید لازم نیست به این صورت باشد حتی ممکن است به صورت کلیه باشد ، کل من فی العسکر قتل هر کسی که در عسکر بود کشته شد در ارتش بود در لشکر بود کشته شد اینجا کل من فی العسکر مرادشان قضیه ی حقیقه نیست یعنی افرادی که در لشکر بودند زید ، عمرو ، بکر حکم روی افراد است کسی از افراد لشکر سالم نمانده است ، همه ی افراد لشکر به اصطلاح کشته شدند دقت می فرمایید ؟ ولو ظاهرش ظاهر قضیه ی کلیه است لکن مرادش مراد قضیه ی خارجی است و نکته ی اساسی به نظر ایشان در قضیه ی خارجی این است که حکم روی فرد خارجی می رود حالا می خواهد فرد خارجی را ما اسم ببریم بعنوان بگوئیم زید قتل یا بعنوان اسم ببریم بگوئیم کل من فی العسکر قتل نتیجه اش یکی است .

و مهم این است که اینجا آن نکته ای که در قضیه ی حقیقه در کل هست نیست ، چون در قضیه ی حقیقه وقتی کل آمد عنوان مطرح است حالا آن به اصطلاح فرد مثلاً کل عالم یکرم ، حالا آن فرد در خارج موجود باشد ، حتی اگر موجود نباشد . اما در قضیه ی خارجی فرد مطرح است حالا فرد هم اگر به صورت کلی مطرح شد باز هم فرض مطرح است یعنی افرادی که و اشاره به این است که این قتل ها به هم مرتبط نیستند در این ارتش زید بوده ، عمرو بوده ، حسن بوده ، ده هزار نفر بودند وقتی می گوئیم کل من فی العسکر قتل این نیست که قتل این آقا سبب قتل آن یکی شده است ، ربطی به هم ندارد .

یکی از حضار: یعنی حکم به وجود خورده نه به طبیعت .

آیت الله مددی: آها به طبیعت نخورده به وجود خورده فقط وجود را به جای اینکه بگوید مثلا ده هزار تا را اسم ببرد گفته کل لکن به وجود خورده اینجا لذا ایشان بله

لذا می گوید فرق نمی کند القاء قضیه به صورت جزئی باشد یا به صورت کلیه باشد کل من فی العسکر قتل ، این کل من فی العسکر یعنی هر کسی که در ارتش بود در لشکر بود کشته شد ، بله و کل ما فی الدار نهب هر چه که در خانه بود بردند غارت کردند بله .

خدا رحمتش کند یکی از آقایان می فرمود آن روزی که قصه ی ۲۸ مرداد بود گفت من تصادفا تهران نزدیک ، خودش برای من نقل کرد ، در خانه ی این آقای دکتر مصدق ایستاده بودم خودش گفت ، گفت یک آقای ایستاد آنجا گفت نزدیک عید قربان هم بود گفت آقایان ببرید این ها از گوشت قربانی هم حلال تر است برای شما ، گفت آقا ریختند هر چه بود در خانه حتی مثلا یخچالش را کشیدند بردند ، درب ها را درآوردند بردند ، گفت چارچوب ها را هم درآوردند بردند . گفت دیدم یک خانمی با یک تشتی گرفته روی سرش هر چه شیشه ی مربا و سرکه و ترشی و اینها بود ، یعنی تمام خانه را کلا ، حتی عرض کردم به شما گفت من دیدم در که هیچ چارچوب را هم درآوردند بردند ، فرش و فرش کنید یخچال ، همه چیز .

وقتی خواندم کل ما فی الدار نهب یاد قصه ی این بیچاره افتادم ، البته این آقا گفت من خودم علاقه به همان آقا داشتم لکن ترسیدم بیایم وارد این میدان بشوم دیدم جمعیت زیاد است بخواهم جلوگیری بکنم جان من در خطر است به هر حال خدا رحمتش کند این مرد بزرگوار بود .

علی ای حال این ولو به صورت کلیت است لکن لا یخرجها عن کونها خارجیه ، ایشان می گوید مناط در خارجی بودن لذا نکته ی اساسی این است که قضیه بر اشخاص است نه بر عنوان . اما در قضیه ی حقیقه مثل عالم ، کل عالم یجب اکرامه این بر عنوان است ممکن است حتی الان عالمی هم موجود نباشد اصلا موجود نیست عالمی موجود نیست اما این عنوان صدق می کند ، لازم نیست که عالم الان موجود باشد ممکن است اصلا عالمی هم موجود نباشد صدق عنوان چون آنها افراد ارتباط ، یعنی این عنوان مشیر به افراد است .

بعد ایشان می فرمایند که بعد ما لم یکن بین الأشخاص جامع ملاکی ، نکته ی اساسی در قضیه ی خارجیه این است که افراد تک تک مورد نظر هستند بدون اینکه یک جامع ملاکی بینشان باشد ، اما در قضیه ی حقیقه افراد مورد نظرند لذا در قضیه ی حقیقه افراد به خارج یعنی عنوان به خارج است البته عرض کردم من این یک مشکل اساسی اش این است که مثلا ما می گوییم الانسان حیوان ناطق ، اینها آمدند گفتند مثلا کل عالم یجب اکرامه از این قبیل است ، از آن طرف می بینم مثل کل عالم یجب اکرامه ناظر به خارج است .

گاهی ممکن است اکرام این عالم مزاحم داشته باشد این مزاحمش را چطوری تفسیر بکنم؟ در آن قضایایی که در منطقه یا در علوم عقلی یا حتی در علوم طبیعی مطرح می شود این نکته ها را در نظر نمی گیرند اما در مساله ی ارتباط شخصی، ارتباط قانونی از یک طرف تعبیر کلی است شبیه همان تعبیرات کلی که در علوم هست از یک طرف می بینند ناظر به او هست.

مثلا اگر گفت يجب اکرام کل عالم حالا اکرام این عالم مزاحم دارد اگر بخواهیم مثلا یک پولی داریم که به او بدهیم که یک مقدار تیم هستند که به آنها نمی رسد به آنها یک عده افراد گرسنه هستند اینجا تراحم دارد، لذا این یک مطلبی است که در قضایای به اصطلاح قانونی آیا نظریه واقع و خارج دارد یا نه یا فقط روی خود عنوان می رود، چون از یک طرف هم خوب ما می بینیم نظریه خارج دارد خارج هم مطمح نظر است لذا مرحوم بحثی که الان بعد خواهد آمد که اوامر متعلق به طبایع یا به افراد است مرحوم آقاضیاء یک راه جدیدی را مطرح می کند می گوید اوامر متعلق است به طبیعت خارجی دیده نه به افراد و نه به طبیعت، طبیعت خارج دیده این اصطلاحات مرحوم عراقی است کسی دیگری از این اصطلاحات ندارد.

آقای خوئی هم نقل می کردند من از آقای بجنوردی شنیدم طبیعت خارج دیده، طبیعتی که به عنوانی که نگاه به خارج دارد نه طبیعت صرف است نه خارج صرف است، طبیعت خارج دیده، چون هم می خواهد خارج را مطمح نظر، دقت کردید؟ این یک، این مشکل از کجا، می گویم عرض می کنم چون اینها بحث های منطقی، کلامی را ابتدائاً بعد هم بحث های منطقی وارد دنیای اصول شد این اشتباه با آنها شد یعنی اشتباه با آنها پیدا شد در صورتی که در قوانین عرض کردیم حتی در تشریعات این بحثی که، و لذا بعد آقایان آمدند گفتند آقا در مقام تشریع اصلاً ناظر به مقام امثال نیست این توضیحش را دادیم، در صورتی که ما گفتیم در مقام تشریع ناظر مقام امثال هم هست، یعنی آقایان امثال را غرض اقصی گرفتند، گفتند وقتی می گوید آب بیاور دو تا غرض دارد ادنی، اقصی.

غرض ادنی تحریکش بکند، که آقا بلند شو برو آب بیاور ایجاد داعی برایش بکند، می گویند این تخلف نمی کند اما غرض اقصی تحقق آب آوردن، آب را بیاورد آب را که آورد می شود غرض اقصی پس یک غرض ادنی داریم، یک غرض اقصی داریم دقت فرمودید، در باب تکلیف در باب حکم یک غرض اقصی هست با یک غرض ادنی، غرض ادنی تخلف ندارد، غرض اقصی تخلف دارد.

این تصور می گوید نه مادام غرض هست این اغراض دخیلند در مقام تشریع هم نگاه می کند و لذا الان مثل امثال مرحوم آقای خمینی و اینها می گویند اصلاً ناظر به مقام امثال نیست این عقل است که می گوید شما نگاه بکنید در لسان ادله کدام یکی اهم است آن را انجام بده صرف قدرت در اهم بکن.

قدمای اصحاب ما و قدمای اهل سنت از همان لسان تشریع در می آوردند تعارض می فهمیدند مثلاً روایتی که می گوید نماز اول وقت خیلی فضیلت دارد، روایتی که می گوید جماعت خیلی فضیلت دارد حالا تراجم شد اول وقت فرادی است، ثانی وقت دو ساعت بعد از اول وقت جماعت است، من جماعت بخوانم یا فرادی بخوانم اول وقت، من اول وقت بخوانم؟

اینها می آمدند می گفتند از همان لسان روایت حکم شرعی هم در می آید دقت کردید؟ این مبنا می آید می گوید نه این مبنا نه از لسان روایت در نمی آید این خیلی مسأله‌ی مهمی است از لسان روایت در نمی آید لسان روایت می گوید اول وقت مثلاً اول الوقت رضوان الله فلان این قدر فضیلت دارد آن روایت می گوید جماعت اینقدر، شما الان دوران امر این مشکل برای شما پیدا شده است ربطی به شارع ندارد، شما نگاه بکن در لسان ادله اگر دیدید جماعت فضیلتش بیشتر است صرف قدرت در جماعت بکن، اگر دیدی اول وقت فضیلتش بیشتر است صرف قدرت در اول وقت بکن، روشن شد؟ این نکته‌ای که می خواهم عرض کنم؟

این مطالبی است که مرحوم نائینی می خواهد بگوید احکام شرعی از قبیل قضایای حقیقیه هستند به خارج نظر ندارند، اما عرض کردیم به خارج نظر داشتن یک مطلب است خارج اصلاً متعلق تکلیف باشد مطلب دیگری است، در قضیه‌ی خارجی حکم روی همان خارج رفته حالا می خواهد به صورت فرد باشد یا به صورت اجتماع باشد بله.

بعد ایشان مثال می زند ولذا می گوید در قضایای خارجی ولو به صورت کل باشد چون جامع ملاکی نیست مثلاً فرض کنید وقتی گفت قتل کل من فی العسکر این معنایش این نیست که اگر مثلاً زید و عمرو و بکر و خالد و اینها در به اصطلاح ارتش بودند و کشته شدند در جنگ در لشکر بودند و کشته شدند کشتن بعضی هایشان مرتبط به بعضی باشد نه، تصادفاً در عسکر با هم بودند، اینکه کشته شد یک علت دارد، آن که کشته شد یک علت دارد، این یکی کشته شد دید سر و صدای جنگ است از ترسش مرد اصلاً از ترس مرد، آن آقا کشته شد با یک ضربه کشته شد، آن آقا کشته شد خفه اش کردند اصلاً ربطی به هم ندارد.

اما قتل فی العسکر، البته اینجا نوشته که لمحض الاتفاق واجتماعهم فی المعركة، معركة به معنای جنگ است حالا نمی دانم مرادش عسکر بوده معسکر بوده علی ای حال اول عسکر بوده و بعد معركة است.

یکی از حضار: اگر مشترک هم داشته باشد باز طبیعت این ... مثلاً یک بمب بزرگ افتاده همه به خاطر همان بمب یک لحظه‌ای مردند

آیت الله مددی: مشکل ندارد نه باز هم فرد است فرقی ندارد.

وبالجملة: العبرة في القضية الخارجية، هو ان يكون الحكم وارداً على الأشخاص وان كانت بصورة القضية الكلية ...

واما القضية الحقيقية : فهي عبارة عن ثبوت وصف أو حكم على عنوان اخذ على وجه المراتية لافراده المقدرة الوجود ، برای افراد چه افرادی که الان هستند چه افرادی که فی ما بعد خواهند بود نه خصوص افرادی مقدرة الوجود ، محققة الوجود و مقدرة . اگر گفت اکرم العلماء چه می خواهد الان عالم باشد ، ۲۰۰ تا عالم در قم هست اکرام دارند ، ۱۰۰ تا عالم هم بعد می آیند آنها هم اکرام دارند .

سواء كان لها افراد فعلية أو لم يكن ، بل يصح اخذ العنوان منظره للأفراد ، ایشان شاید نظر به افراد یعنی همان طبیعت خارج دیده باشد شبیه عبارت مرحوم آقا ضیاء ، وان لم يتحقق له فرد في الخارج لا بالفعل ولا فيما سيأتي ، اشکال ندارد حتی ممکن است اصلا فردی هم برش نباشد .

لوضوح انه لا يتوقف اخذ العنوان مرآة على ذلك ، بل العبرة في القضية الحقيقية هو اخذ العنوان موضوعا فيها ، لكن لا بما هو هو ، اگر بما هو هو باشد قضیه عقلی و طبیعی می شود ، قضیه طبیعی می شود ، لا بما هو هو حتی یمتنع فرض صدقه على الخارجيات ويكون كليا عقليا ، این را گاهی طبیعی هم به آنا می گویند .

بل بما هو مرآة لافراده المقدر وجودها بحيث كلما وجد في الخارج فرد ترتب عليه ذلك الوصف والحكم ، فرقی هم بین قضیه خبریه ، قضیه خبریه غالبا در علوم به کار برده می شود یا طلبیه که در اعتبارات قانونی به کار برده می شود .

نحو كل جسم ذو ابعاد ثلاثة ، كل جسم مبتدا و ذو ابعاد خبرش است ، أو كل عاقل بالغ مستطيع ، این مبتدا ، يجب عليه الحج ، این طلبیه است ، یعنی حکم ، فان الحكم في مثل هذا يترتب على جميع الافراد بقیه اش ان شاء الله فردا .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين